

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به تنبیه اول در تنبیهای براءت بود. لکن به مناسبتی که عرض شد، دیگر اصحاب وارد مسئله اصالة عدم تذکیه شدند که از بحث خارج شد.

ما هم بنا نبود که از بحث خارج بشویم، لکن دیدیم کلمات اصحاب مخصوصا متعرض کلمات مرحوم استاد و مرحوم آقای آقاضیاء شدیم. دیگر حالا بقیه اش را نخواندیم. یک توضیحی راجع به این مطلب، حالا که بحث به اینجا رسید، داده بشود. خصوصا روی آن روشی که خود ما که آن بحث‌های تاریخی اش را هم متعرض بشویم. ولو این آقایان کلا این قسمت‌ها را ندارند.

مرحوم عرض کردیم چون یک مقداری توضیح بیشتری و به نحو واضح‌تری مرحوم آقای نراقی در این کتاب عوائد خودش متعرض شدند. لذا گفتیم برای اینکه این مطلب یک مقداری واضح‌تر بشود، کلمات مرحوم نراقی را هم بینیم تا بعد بینیم چه کار باید کرد در این باره.

ایشان یک مقدمه ای دادند که میته در لغت عرب، در استعمالاتی که حالا گفته شده در عرف متشرعه، به سه معنا ایشان احتمال دادند. یکی ما خرج پدر و حنف انفه خاص، عرض کردم ظاهر عبارت آقاضیاء هم همین طور است، لکن فکر نمی‌کنم آقاضیاء به این دقت اراده کرده باشد. که این در مقابل مقتول و در مقابل حی می‌شود. یکی هم میته یعنی میت. ولو مذکی نباشد، میته می‌گویند. یکی هم میته بود که بدون تذکیه شرعی باشد. یعنی میته در مقابل مذکی. بعد ایشان ما برای جمله‌ای از کلمات ایشان را می‌خوانیم، دیگر بقیه اش را آقایان مراجعه کنند.

ثم ان معنی الاول یعنی ما مات حنف انفه، لا ریب فی کونه من الميته، خب لا اشکال فیها. لانه القدر المشترك. و انما الکلام هل هو مختص به ام یصدق علی احد الاخيرین.

بعد می‌فرمایند که فیقول لا ریب لا ینبغی الریب که سقوط احتمال ثانی. احتمال ثانی که میته به معنای مطلق مرده باشد. این که روح ندارد. حالا حنف انفه باشد، مذکی باشد، مقتول باشد، هر جوری که باشد. ایشان می‌فرمایند این معنا که خیلی بعید است که میته یعنی میت که به مذکی هم بگوییم میته.

لعدم تبادر المذکی من المیته، كما بل تبادر غیره، همین علاماتی را که در کتب اصول در اول کتب اصول عادتاً در معرفت علامات حقیقت مجاز به کار می‌برند. تبادر نمی‌شود، صحت سلب می‌شود.

بل وقع السلب فی کلام الامام علیه السلام كما فی موثقة ابی مریم، قال قلت لابی عبدالله علیه السلام السخلة التي مر بها رسول الله (ص) وهی میته، قال ما ضر اهلها لو انتفعوا باهابها؛ اهاب، آن پوست حیوان است.

عرض کردم این را من سابقاً به یک مناسبت‌هایی چند بار توضیح دادم. یک قصه‌ای است که اهل سنت دارند که جلد میته قابل استفاده است. بعضی‌هایشان مطلقاً، بعضی می‌گویند با دباغی، با دباغ به اصطلاح. همین که دباغ شد، قابل استفاده است و پاک است و قابل انتفاع است. جلد میته را به اصطلاح جایز می‌دانند.

و عرض کردیم که سابقاً در همین بحث‌های نمی‌دانم چه بود، بحث فروش میته بود. در خصوص جلد حیوان میته، مجموعاً که من نگاه کردم، با شاذ و نادر و صادق و واردش، حدود هفت قول دارند اهل سنت. تفصیل متعدد دارند که جایش اینجا نیست. و یکی از همان‌ها همین است که پیغمبر اکرم (ص) یک حیوان میته‌ای را دیدند. فرمودند که ما ضر اهلها لو انتفعوا، کاشکی اقلاً از این پوستش استفاده می‌کردند.

آن وقت توی روایت دارد که این یک حیوان ضعیفی بوده، مال میمونه بوده، ول کردند تا مرده. پیغمبر (ص) آن کلام را فرمودند.

قال ابو عبدالله لم تكن میته یا ابا مریم. آن وقت در روایات ما که میته را قبول نکردیم، جلد میته را قبول نکردیم، سعی شده در روایاتی که از ائمه علیهم السلام وارد شده، این قصه توجیه بشود. عرض کردم روایت اهل بیت (ع) مهیمن و ناظر به روایات اهل سنت است. آن روایت این بود، ما ضر اهلها لو انتفعوا باهابها؛ امام (ع) می‌خواهند بفرمایند بله این مطلب را رسول الله (ص) فرمود، لکن بد فهمیدند. توی یک روایت ما این جوری است، غیر از این هم آمده. حالا ما دقیقاً نمی‌دانیم. هم این توجیهی که در این روایت آمده، هم یک توجیهی در روایت دیگر آمده. ما ضر اهلها و انتفعوا باهابها؛ در یک روایت دیگر حالا من وارد این بحث نشویم، چون وقت بحث اصول است. در یک روایت دارد که مراد پیغمبر (ص) این بود که حالا اینها نمی‌خواستند این حیوان را، می‌کشتند، تذکیه می‌کردند، از پوستش استفاده می‌کردند. نه از پوست میته؛ یعنی چرا ولش کردند تا میته شد؟ مات حتف انفه. بلکه این را سر می‌بریدند، ذبح می‌کردند، از پوستش استفاده می‌کردند. گوشت نداشت از پوستش استفاده می‌کردند. این یک توجیه.

یک توجیه هم اینجاست. اینها توجیهاتی است که در روایات ما آمده است. این روایت هم بد نیست. ابی مریم انصاری از بزرگان اصحاب است.

قال قال ابو عبد الله لم تكن ميتة يا ابا مریم، لكنها كان مهزولة، فذبحها اهلها، در این روایت دارد که این راسر بریده بودند. به اصطلاح تذکیر کرده بودند. فرموا بها؛ آن وقت پیغمبر (ص) فرمودند این حیوانی که سر بریدید اقلا از پوستش استفاده بکنید. چون وقتی خیلی ضعیف شد گوشتی که ندارد، استخوان است فقط.

ما كان على اهلها؛ غرض این یک توجیه است، آن هم یک توجیه است. والعلم عند الله. بعد به هر حال ایشان می گوید میتة را نمی توانیم به معنای میت بگیریم.

ولا استعماله في ما يقابل المذكي و ما ليس مذكي في العرف و الكتاب و السنة، كما في الاخبار، بعد هی شواهد می آورد عده ای از روایات. بله، شواهد می آورد.

بعد در مقابل این شواهد که میتة نیست، ایشان می گوید خب شما میت را چه می گوید؟ مگر میت اعم نیست از مذکی؟ به مذکی می گویند میت. بعد می گوید و توهم اشتقاق الميتة و الميت، البته ما میت هم داریم، موتی هم داریم، میت هم داریم، میتة هم داریم. اما میتة به کسر میم، برای به قول آقایان مصدر نوع است. مات میتة الجاهلية، آن غیر از این است.

و توهم اشتقاق الميتة و الميت و الميت، انما الميت ميت احيا، الصادق عليه مطلق زهوق الروح، فيكون المشتق ايضا كذلك، این توهم فاسد، اذ لو سلمنا ذلك في الموت، حالا اگر موت به این معنا باشد، لا نسلمه في مطلق المشتق منه، عرض کردیم خود ایشان یک عائده ای گذاشته، عائده ۱۷، درست هم هست. گاهی اوقات در مشتقی که می آید، معنا عوض می شود. هیئت اشتقاقی معنا را عوض می کند. این هست. مثال بارزش را هم دیروز عرض کردیم. بنابر معروف که طاهر به معنای آن چه که فی نفسه پاک است. طهور، حالا اگر طهور اسم آلت نباشد مثل فعول، مثل وزور، مثل دلوک، مثل... بنابر این طهور به اصطلاح صیغه مبالغه است به معنای مطهر است. معنایش را عوض کردند.

لان للهية التشقاقية حطا من المعنى كما مر بيانه.

بله و يدل على عدم صدقه على مطلق ما زهق روحه اخبار كثيرة، جمله این بله، از روایات را آورده، بعد می فرماید: وظهر مما ذكر سقوط الاحتمال الاول ايضا؛ پس اینکه بگوییم میتة خصوص مات حتف انفه است، این هم درست نیست. میتة مطلق میت، آن هم درست نیست.

عن غیر ما مات حتف انفه اذا لم یکن مذکی شرعا و الاستعماله فی غیره کثیرا، کما فی الروایات، آن وقت اشاره به روایات می‌کند. و اشاره به روایات، درست هم هست، مطلب ایشان درست است.

و لا یدل قول الامام فی تفسیره، البته این که ایشان قول امام گرفته، شاید خیال کرده این تفسیر امام عسکری (ع) ثابت است، این ثابت نیست. بله، علی الاختصاص، و درست هم هست. ایشان اول گفتند کما، دیروز هم من عرض کردم؛ چون دارد بلا ذباجة من حیث اذن الله؛ این بلا ذباجة، قید احترازی است، و این موید این احتمال نیست که حتف انف مطلقا.

علی ای، فالحق، خلاصه اش. من خیلی از عبارات ایشان را حذف می‌کنم؛ چون طولانی است یک مقداری. فالحق ان المیته هی مقابل المذکی. این خلاصه بحث.

پس میته به معنای مطلق میت نیست. به معنای ما مات حتف انفه بالخصوص نیست. بلکه این طور انشاء الله، البته ایشان ظاهرا زده به عبارت سوم. لکن این همان می‌شود که در مصباح المنیر قبل از ایشان آمده و مرحوم استاد هم قبول کردند. میته می‌شود ما مات حتف انفه او قتل علی هیئة غیر شرعیه. چون ما مات حتف انفه یا آن دومی، هر دو غیر مذکی هستند. هم ما مات حتف انفه غیر مذکی است، هم قتل علی هیئة غیر شرعیه. این غیر مذکی است.

و لذا جمعش را به این صورت کردند که میت مقابل مذکی است، میته نه میت. میته در مقابل مذکی. حق با ایشان است. و کاش این عبارت را تکمیل می‌کردند. آن معنای اول را می‌گرفتند، این سومی را اضافه می‌کردند، غیر مذکی، مجموعا این طور می‌شود. همان نشان می‌دهد که صاحب کتاب مصباح المنیر چقدر دقیقا این مطلب را نوشته. ما مات حتف انفه او قتل علی هیئة غیر شرعیه. این اسمش میته است. به وضع غیر شرعی، در مقابل مذکی. چون اگر ما مات حتف انفه باشد مذکی نیست.

پس میته در مقابل مذکی به این معنا. این خلاصه کلمات ایشان. عرض کردم مرحوم نراقی انصافا قابلیت استدلال خوبی دارند. اما خب دیگر هر کسی به اندازه مراجعاتی که به مصادر می‌کند.

الثانی، مطلب دومی که ایشان می‌خواهند در اینجا متعرض بشوند، مقدمه چینی می‌خواهند بکنند برای معنای اصالت عدم تذکیه که این معنایش... این مقدمه اول درباره معنای میته بود. مقدمه دوم، اعلم ان الاصل الثانوی فی کل حیوان ما کول اللحم الخارجة روحه بغیر التذکية، اصل ثانوی حرمت آن است. این عبارت را خوب دقت بکنید؛ چون بعد خود ایشان هم می‌گوید، ما هم عرض می‌کنیم. اگر یادتان باشد، در خلال بحث‌های سابق یا دیروز بود یا پریروز، یک اشاره مایی هم همچنین اشاره خیلی خفیه‌ای کردیم اگر نوار را با دقت گوش

بکنید. به نظرم بحث دیروز بود که ممکن است مراد از اصالت عدم تذکيه عموم باشد. مراد از اصل، اصالة العموم باشد. یعنی الاصل فی کل الحيوان مجهول، که نمی شناسیم آیا حیوان قابلیت دارد یا نه، عدم قبوله للتذکيه. ما تا حالا اصالت عدم تذکيه را به این مناسبت، مثلاً استصحاب، استصحاب عدم تذکيه. این نه، اصالة العموم می شود. مراد از اصالت عدم تذکيه، یعنی اصل عام، قاعده عمومی. قاعده این است که حیوان تذکيه نشود.

اعلم ان الاصل الثانوی فی کل حیوان مأکول اللحم الخارجة روحه بغير التذکيه، اصل حرمته. و این را هم ما عرض کردیم که احتمالاً در تفسیر عبارت شهید ثانی هم همین باشد. در حیوان متولد بین حیوانین، حکم بحرمته و طهارته عملاً بالاصل فیهما؛ حالا انشاء الله چون فرداً حالا امروز ظاهراً این تمام شد. فردا برسیم، یک مقدار هم راجع به اینکه اصلاً این عبارت را شهید ثانی از کجا آورده؟ توضیح خواهیم داد که عین این عبارت در کتب اهل سنت آمده. مثلاً در اشباه و نظایر سیوطی جلد اول، این عبارت آورده. البته آن در لحم ملغی فی الخارج است. اگر گوشتی را دیدید، ایشان می گوید حرام و اذالم له شیء لا ینجس فانه طاهر؛ عملاً بالاصل فیهما؛ تقریباً شبیه عبارت مرحوم شهید ثانی.

س: آن هم بحث عدم تذکيه است

ج: نه شهید ثانی احتمالاً این را اراده کرده است.

الاصل فی کل حیوان حرمته.

س: چرا؟ چون عدم

ج: هان، ممکن است که مرادشان تذکيه باشد، اصلاً حرمت اکل باشد. حالا انشاء الله بعد عرض می کنیم؛ حالا فعلاً نمی خواهیم خیلی جلو برویم. یواش یواش.

غرض ایشان اصل را حرمت گرفته است. که من عرض کردم در کلمات مرحوم استاد هم بود، دیگران هم گفتند. ظاهر عبارت شهید ثانی اصالة الحرمة فی اللحوم داریم، غیر از اصالت عدم تذکيه. اصالة الحرمة، به نظر ما همان است، اصالت عدم، این توضیحش را دادیم. حالا اول باید ببینیم شهید ثانی مرادش این هست یا نه. حالا مناقشات با ایشان مرحله بعد.

.....

علی ای حال این در کلمات عامه هم آمده است. اصلا عین عبارت شهید را آورده. اولاً بالاصل فیهما، عین این عبارت را شهید در شرح لمعه دارد. و در شرح لمعه در حیوان متردد گفته، به نحوه شبهه حکمیه است. آن که در اشباه و نظایر به نحو شبهه موضوعیه است. بله، حرمت و فی کل ذی دم کذلک نجاسته، چون عرض کردم میته آثاری دارد، حیوان آثاری دارد، یکی حرمت اکل است، یکی مانعیت نماز است، یکی حرمت بیع است، و الی آخره. و یکی هم نجاست است. نجاست برای هر حیوانی ثابت نیست. عرض کردیم بحث مفصلش را در همین مکاسب متعرض شدیم. حرم علیکم الدم ولو در قرآن آمده، لکن در روایات به اصطلاح آن نجاست میته که در روایات رسول الله (ص) هم آمده فرمی بها مثلاً، در آن روایاتی که کلماتی که ما از یعنی تا آن جایی که من دیدم از رسول الله (ص) ندیدم. این را بعد از رسول الله (ص) از صحابه شروع شده و تابعین و تابع تابعین که فقها اصطلاحاً، اهل فقها می گویند. در آن اصطلاحات آمده است. و آنجا عرض کردیم مسئله نجاست خوب دقت بکنید، غیر از حرمت، حرمت یک چیز است نجاست یک چیز دیگری است. نجاست بار شده بر حیوانی که دو تعبیر داریم؛ هم توی روایات ما دو تعبیر است، هم در روایات سنی ها. عرض کردم سنی ها از رسول الله (ص) نقل نکردند. یعنی در حقیقت این صحابه یا تابعین بودند که کلام رسول الله (ص) را تفسیر کردند. از خود پیغمبر (ص) نقل نشده. از خود امیر المومنین (ع) هم نقل شده. به نظرم در مصادر سنی ها هم همین علی بن ابیطالب (ع)؛ ما هم داریم عن علی بن ابیطالب (ع).

لکن عرض کردیم دو تا تعبیر است. خوب دقت بکنید. ان کان له دم داریم. یک تعبیر له دم، یک تعبیر این است. یک تعبیر دیگر ان کان له نفس سائله. که این نفس سائله الان در زبان فارسی ما در کتاب های توضیح المسائل همین جا افتاده است. و الا در تعبیری که ما در روایات داریم دو تا است. یکی تعبیر اگر خون داشته باشد. و عرض کردیم مراد از خون در این اصطلاح آن حیوانی که دارای دستگاه گردش خون مثل انسان است. یعنی قلب دارد، رگ دارد، به وسیله به اصطلاح قسمتی از رگ ها خون به اجزاء بدن می رسد، قسمتی از رگ ها آن خون را بر می گردانند. به اصطلاح سرخرگ و سیاهرگ. ورید و شریان. شریان به اصطلاح همان سرخرگ است، ورید هم که سیاهرگ است. عرض کنم این را اصطلاحاً.

این که می گوید ان کان له دم، مراد حیواناتی که دارای دستگاه گردش خون هستند مثل ما. مثلاً ماهی این طور نیست.

س: حتماً هم خونهاش جهنده می شود.

ج: حالا این با آن عنوان نفس سائله یکی می شود.

البته نفس سائله از وقتی که در کتاب های فارسی تا جایی که به نظرم کامل بهایی است اولش. کتاب های فارسی که این عبارت نفس سائله ترجمه کردند من جمله همین توضیح المسائل که زمان آقای بروجردی نوشته شده. نفس سائله را تفسیر کردند به خون جهنده که وقتی به قول خودشان سرش را می برند خون می جهد. نفس سائله این نیست. حالا این غلط در فارسی آمد. نفس سائله یعنی خون روان نه جهنده. جهنده که سائله نیست. سائله یعنی روان.

و توضیح هم دادند خودشان. مراد از نفس سائله هم ید را بریدن... مراد این است که اگر جرحی در بدن این حیوان ایجاد بشود، خون در بدن او جاری می شود، روان می شود. و مراد از روان هم در اصطلاحشان این خون در زمان ثانی جایی خواهد بود که در زمان اول نبوده. این را اصطلاحا روان می گویند. یک زخمی هم در بدن ایجاد بشود، خون روان می شود. نفس سائله یعنی خون روان نه خون جهنده. عرض کردم اشکال به این معاصرین ما نیست. این چهارصد پانصد سال است که این غلط در زبان فارسی رواج پیدا کرده است. نفس سائله را به معنای خون جهنده تفسیر کردند.

س: آن وقت ماهی اینها این جور نیستند؟

ج: نه، شما جرح بزنید، کمی خون می آید، می ماند و می خیسد. این را می گویند نفس غیر سائله.

پس بنابراین روشن شد این اصطلاح؟ چون این هم یکی از غلط هایی که خیلی شایع و جاری است. مراد از نفس سائله یعنی همان که دارای دستگاه گردش خون است. یعنی قلب دارد، رگ دارد، رگها خون را به بدن می رسانند، برمی گردانند. این را می گویند ان کان له، ایشان تعبیر دارد و فی کل ذی دم کذلک. کذلک یعنی الخارج روحه بغير تذکيه، کذلک مرادشان این است. ایشان به جای نفس سائله ذی دم. این هم در بعضی از روایات است. اشکال نکنیم به مرحوم نراقی. در بعضی از روایات ان کان له دم. آن وقت امثال فرض کنید مثلا حتی پشه که خون را خورده باشد، سائل نیست، این خون می زند بیرون می ایستد. گاهی تعبیر کردند نفس سائله؛ گاهی تعبیر کردند ان کان له دم.

پس اگر بخواهیم به فارسی روان بنویسیم و به فارسی امروز بنویسیم، یا بنویسیم حیواناتی که دارای دستگاه گردش خون مثل انسان هستند که اصطلاحا به آنها می گویند حیوانات خون گرم؛ در مقابل مثل ماهی که می گویند خونسرد. حالا آن اصطلاح خونگرم و خونسرد را نیاوریم. یا حیواناتی که دارای خون روان هستند. خون روان یعنی اگر قسمتی از بدن آنها،

س: رگش را بزنیم

ج: هان،

پوستش جراحی پیدا کند، در اصطلاح علم قدیم این نحوه جراحی که در روی بدن پیدا می شود، اصطلاحاً به نحو عام اسمش را تفرق اتصال می گذارند. ما می گوئیم زخم مثلاً جراحی. تفرق اتصال، یک عنوان عامی است. هر قسمتی از بدن که یک اتصالی دارد، جدا بشود، این را تفرق اتصال می گویند؛ مثل استخوانی جدا بشود. آن وقت اگر در گوشت، در پوست بدن، تفرق اتصال پیدا بشود، اگر از لای آن تفرق، از لای آن پارگی خون بیاید بیرون، جرح می گویند. چرک بیاید بیرون قرح می گویند. آن که در کتب مثل عروه آمده دم قروح و الجروح این غلط است. قروح دم ندارد. دم مال جروح است. این اصطلاح را باید مراعات کرد. قرح همان است که توی فارسی چرک می گوئیم، ریم. اما زخم آن که خون می آید.

آن وقت این خونی که می آید بیرون اگر همان جا می ایستد مثل ماهی این را می گفتند نفس غیر سائله؛ یعنی خون غیر روان.

س: نفس یعنی خون

ج: نفس یعنی خون در اصطلاح عرب عرض کردیم خون. ان کان له نفس

س: نفس بخاری نیست استاد؟

ج: چرا، کار نداریم حالا نفس بخاری است. کار نداریم. اصطلاحاً خون را نفس می گفتند. چون اگر خونس می رفت می مرد. این را اصطلاحاً نفس. این اصطلاح نفس را بعدها اصطلاحات دیگری و معانی دیگری آن بحث دیگری است. در صلب لغت عرب نفس به معنای خون است. روشن شد آقا این اصطلاح هم روشن بشود.

و فی کل ذی دم، این ذی دم که آورده غرض خیال نکنید اشکال به ایشان وارد است. حرف ایشان بد نیست. در روایت هم همین طور است. نجاسته، لما عرفت من کونه میتة و کل میتة حرام، و من ذوی النفوس السائله نجسة؛ اینجا نفس سائله تعبیر کرده است. هر دو یکی است. له دم، له نفس سائله. عرض کردم از عجایب کار توی روایات اهل سنت هم همین طور است. نه روایت عن رسول الله (ص). عن الصحابه و عن التابعین؛ در آنها هم همین دو تعبیر هست. ان کان له دم، ان کان له نفس سائله. در روایات ما هم هم از امیر المومنین (ع) و هم از امام صادق (ع) هر دو آمده. دم و نفس سائله. و مراد این است که هر میتة ای نجس نیست. مثلاً مثل ماهی با اینکه میتة هست، این نجس نیست، چون نفس سائله ندارد. یا اگر بخواهیم به تعبیر دیگر، هر حیوانی که دارای دستگاه گردش خون مثل انسان است. قلب و رگها و کار رگها رساندن خون به اجزاء به اصطلاح به سلولهای بدن است.

عرض کنم که این مطلب اعلم ان الاصل الثانوی، و يدل ايضا، آن وقت ایشان اقامه دلیل کردند. عرض کردم این بحث‌ها، بحث‌های فقهی است. من به اندازه‌ای که آشنا بشویم با این اصالة عدم تذکيه در اصول می‌خواهم متعرض بشوم.

بعد و يدل على حرمة غير المذكي، بحث حرمت؛ قوله سبحانه الا ما ذكيتم. انشاء الله این را بعد توضیح می‌دهم. و یک به نظر من این اگر می‌آمدند یک بحث تاریخی هم می‌کردند مطالب روشن‌تر می‌شد. انشاء الله عرض خواهیم کرد. حالا یواش یواش عرض بکنیم.

لفظ میتة و اشتقاقاش در قرآن زیاد است. یکی دو تا نیست. هم میت، هم میت، میت، میتة، موتی، اشتقاقاش، خود موت. این از الفاظی است که اشتقاقات فراوانی دارد. خود میتة کرارا در قرآن ذکر شده و از شواهدی که الان به حسب ظاهر از آیات قرآن می‌بینیم در مکة هم بوده است. این طور نبوده که در مدینه باشد. چون الفاظی که در مدینه هست به خاطر آمیختن به یهود، و یهود را اهل کتاب می‌دانستند؛ یعنی در مدینه قانون پیش یهود بود. فعل و علم پیش یهود بود. چون آنها که یهودی بودند کتاب داشتند، فقه داشتند. این احتمال که مثلاً میتة فقط در مدینه استعمال شده باشد، خلاف ظاهر است، در آیات مکی هم داریم.

اما تذکيه؛ تذکيه در قرآن فقط یک بار استعمال شده است. و همین ماده به همین هیئت باب تفعیل، همین یکی است، الا ما ذکیتم. در هیچ جای قرآن دیگر ما نداریم اصلاً از این ماده، ذکاة، تذکية، یذکی، هیچ جای قرآن نداریم الا همین یک مورد. که آن هم در سوره مائده است. من یک نکاتی را می‌گویم که اگر خواستید مراجعه کنید خیلی ابواب جدیدی را باز می‌کند. من سابقاً هم به یک مناسبتی متعرض شدم. سوره مائده مهمترین چیزی که در آن هست که در روایت ما هم آمده، روایت اهل سنت هم آمده، سوره مائده من آخر ما نزلت علی رسول الله (ص). و لذا احل حلالها و حرم حرامها؛ این خیلی سوره... و خود کیفیت وضوء و غسل هم در این سوره آمده. با اینکه قطعاً مسلمان‌ها قبل از این وضوء می‌گرفتند. نمی‌شود بگوییم سال دهم مثلاً مسلمان‌ها وضوء گرفتند. خیلی بعید است. ظاهراً سوره مائده یک نوع جمع و جور بقیه آیات هم کرده. یعنی ظاهرش این است.

س: جامع است

ج: آهان، هم جامع است هم مثل یک قانون اساسی است. خیلی از ضوابط کلی را با اینکه مسلمان‌ها مثلاً وضوء می‌گرفتند، وضوء در این سوره آمده. آن آیه مبارکه غدیر هم در همین سوره است که الیوم اکملت لکم دینکم؛ تصادفاً ذیل همین آیه هم هست. الیوم اکملت لکم دینکم، ذیل الا ما ذکیتم است. اصلاً ذیل همین آیه است. حرمت علیکم میتة و فلان و الموقوذه و منخنقه و متردیه و نطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم، الیوم یئس الذین کفروا، بعد می‌گوید الیوم اکملت لکم دینکم؛ تصادفاً آیه اکمال دین هم در ذیل خود همین آیه الا ما

ذکیتم است. در خود همین آیه الا ما ذکیتم، واین در قرآن هم فقط همین یک مورد استعمال شده است. از هیچ ماده‌ای به خلاف ماده موت که استعمال زیاد دارد، هم ماده هم از هیئتش، این این جور نیست.

بعد ایشان می‌گوید والمتکثرة من الاخبار، دیگر من نمی‌خواهم بخوانم. آن وقت در روایات عنوان تذکیه زیاد است. میت هم هست اما تذکیه زیاد است. این شاید نتیجه‌گیری بشود کرد حالا فکر نکنید کمی. مثلاً اذا ارسلت کلبک به قول ایشان، علی صید و شارکه کلب آخر فلا تأکل الا ان تدرك ذکاته؛ بعد می‌گوید صید بزاة و صقور و کلب و فهد، لا تأکل صید شیء من هذه الا ما ذکیتموه، دیگر عنوان بیشتر روی تذکیه.

لیس صیده، بله، الا ان تدرك ذکاته، قال فی البزاة والصقور لا يحل صيدها الا ان تدرك ذکاته. حالا به عکس در روایات دیگر عنوان ذکاة و تذکیه زیاد است. این شاید کمی راهنما بشود اینکه در مسئله حل مسئله روشن تر بشود، این اختلافی که علما پیدا کردند در کیفیت اصالت، چون خود مرحوم آقای نراقی از این راه وارد نشده، من الان یک توضیحی بدهم، یک اجمالاً نکته‌ای را عرض کردم، شاید انشاء الله فردا موفق بشویم توضیحش را عرض بکنیم.

دیگر زیاد، یک چند تا روایت دیگر هم آورده که من نمی‌خواهم. مثلاً المضروب بالسيف، مثلاً شتری که به اصطلاح مس کرده بوده، امام (ع) می‌فرماید فکل، الا ان تدركه ولم يمت بعده فذکه؛ هنوز نمرده، تذکیه اش بکند.

بعد ایشان و الاخبار، هی اخبار ذکر می‌کند. بله، الی آخره. البته ایشان دارد اذ ظاهر ان وجوب فيه شرطی و المشروط الحلیة و الطهارة. از اینجا اختلاف ایشان با احتمالاً شهید ثانی، مرحوم استاد روشن می‌شود. استاد می‌فرماید نه مشروط فقط حلیت است. طهارت روی عنوان میت است.

علی ای حال بعد از اینکه این دو مقدمه را ایشان نقل می‌کنند، می‌گویند اذا عرفت هاتین الفائدتين وان الاصل حرمة كل حيوان خرجت روحه غير مذکی، و نجاسته اذا كان ذام؛ چون اگر دم نداشته باشد، نفس سائله نداشته باشد، ولو میت باشد حرام هست، اما طاهر است. فاعلم ان الاصل عدم التذکية بثلاثة معان؛ آن وقت سر کلمه اصالت عدم تذکیه سه تا احتمال ایشان داده. خوب است چون ما بعد روی همین احتمالات حساب می‌کنیم.

الاول کل عمل، حالا ببینید ایشان می‌خواهد اصالت عدم تذکیه را در چند جا جاری بکند. که عرض کردیم مرحوم استاد چهار تا شبهه موضوعیه چهار تا شبهه حکمیه کردند، هشت تا. ایشان سه تا گرفتند. کل عمل لم يعلم انه يحل به التذکيه، این اگر یادتان باشد، مرحوم

استاد در شبهات حکمیه آوردند. مثلاً اگر ندانیم لازم هست با حدید باشد یا نه، با آهن باشد یا نه. ایشان اصالت عدم تذکیه را به این معنا. پس مراد از اصالت عدم تذکیه طبق این به نحو شبهه حکمیه با شک در بعضی از نکاتی که در تذکیه معتبر بود. مثلاً هر چیزی که تیز باشد کافی است یا باید آهن باشد. آیا مثلاً رو به قبله می خواهد یا نه؛ بسم الله می خواهد یا نه؛ الی آخره.

یعنی ان الاصل فی کل فعل عدم کونه تذکیه، این معنا را این گرفته ایشان. این در شبهات حکمیه. این در کلام آقای خویی بود. اما در شبهات حکمیه.

دو؛ ان الاصل فی کل حیوان لم یعلم انه هل وقع علیه التذکية الثابت کونها تذکية عدم وقوع التذکية؛ این همان شبهه موضوعیه بود. اگر یاد مبارکتان باشد چند بار گفتم. چهار صورت آقای خویی برای شبهه موضوعیه تصور کردند. عرض کردیم معروفش این است، معروف شبهه موضوعیه این است. آن این است که آیا تذکیه واقع شد یا نشد. می دانیم، شرایط تذکیه را می دانیم، باید آهن باشد چه باشد، در مورد این گوشت نمی دانیم وارد شد یا وارد نشد. روشن شد چه می خواهم عرض کنم؟

این را ایشان دوم گرفته. این جزو صورت واضح شبهه موضوعیه است.

سه؛ ان الاصل الاولى فی کل حیوان عدم قبوله التذکية الا ما ثبت بدلیل شرعی؛ این همان صورتی بود که به عنوان صورت مهم شبهه حکمیه بود. آقاضیاء هم همین بحث را داشت آقای خویی هم داشت. این شک در قابلیت است. اصلاً ما نمی دانیم آیا گرگ که گوشتش حرام است، قابلیت تذکیه دارد یا نه؟ یعنی اگر رو به قبله سرش را ببرند. اقلاً گوشتش پاک باشد، حرمتش که از بین نمی رود. اقلاً پاک باشد. یعنی بخواهیم با تذکیه پاک کنیم. روشن شد؟ مثلاً می دانیم گرگ، می دانیم شیر، حرام است، و حرام گوشت است، کشته هم بشود، رو به قبله هم باشد، جلوی کعبه هم سرش را ببریم، فایده ندارد، این حیوان حرام گوشت است. لکن اگر تذکیه موثر باشد قبول تذکیه بکند پاک می شود.

پس بنابراین ایشان سه صورت را مطرح کردند. دو صورتش مال شبهات حکمیه است. یکی شبهات موضوعیه. پنج صورت دیگری که مرحوم استاد گفتند، ایشان ندارد. و انصافاً در شبهات موضوعیه، از همه مهم تر همین است که ایشان گفته. وقوع تذکیه.

و شبهات حکمیه از همه مهم تر این اخیری است که قبول تذکیه. البته آن هم که ایشان اول آورده، آن هم بحث فراوانی دارد. الان در خیلی مخصوصاً الان بعضی ها شاید تمایل دارند که باید هر چیزی را حاد دید. گفتند حدید در روایت مال حاد است. تیز باشد لازم نیست آهن باشد. مثلاً با استیل هم می شود تذکیه کرد.

علی ای حال این شرایط را در بعضی از شرایط که مشکوک یا بعضی از اجزاء که مشکوک باشد، این را به اصطلاح این هم الان انصافا این سه صورتی که ایشان فرمودند، چون دیگر چند روز است خواندیم، اقلا معلوم بشود ایشان چه می کنند. این سه صورتی را که ایشان فرمودند انصافا بیشترین صور وقوع در فقه است. در شبهات موضوعیه همین که ایشان فرمودند. در شبهات حکمیه هم آن سومی که شک در قبول تذکیه باشد. و بعد از آن هم اولی، که آیا فلان چیز معتبر هست در تذکیه یا نه.

انصافا این سه بحث در اصالت عدم تذکیه خیلی مهم است. راست است، حق با ایشان است. روشن شد؟ پس ایشان از اصالت عدم تذکیه سه مورد را مورد بحث قرار دادند. حالا مثلا در شبهه موضوعیه، یک حیوانی را سر بریدیم، تذکیه هم کردیم، نمی دانیم گوسفند بود یا سگ بود. این را ایشان ندارند دیگر. این را آقای خویی داشتند. دوران امر بین مأکول اللحم و غیر مأکول اللحم؛ دوران امر بین نجس العین مثل سگ و گوسفند. این دو تا صورت مثلا بود در شبهات موضوعیه.

اما الاصل بالمعنی الاول، که اگر شک کردیم که آهن معتبر است یا نه، فیدل علی ثبوت انه امر توقیفی یحتاج ثبوت الی دلیل من الشرع؛ این شبیه کلام آقای خویی است. آقای خویی هم همین حرف را زدند. چون گفتند میته از امور عرفی نیست، مثل احل الله البیع داریم، بیع امر عرفی است. اگر شک بکنیم فلان چیز معتبر است یا نه، می گوییم مادام بیع است معتبر نیست. اصالت عدم. درست شد؟ اما میته امر شرعی است. نمی توانیم اگر شک کردیم آهن معتبر است بگوییم اصل عدم اعتبارش است. چون باید شارع حکم بکند. این یک اصطلاحی بوده، در آن زمان، آن را که ما می گوییم شارع حکم بکند، آن را می گفتند توقیفی. اصطلاحا می گویند احکام، این اصطلاح اصلش هم به همان قرن اول و دوم بر می گردد، این طور نیست که از زمان ایشان. اینها معتقد بودند جمله ای از احکام طبیعتشان این است که توقیفی باشند. آنوقت اگر توقیفی بودند، خود آنهایی که امثال ابو حنیفه، این که می گوییم از قرن دوم، مال این است، قرن اول. خود همین هایی که قائل به قیاس بودند، می گفتند در امور توقیفی قیاس نمی توانیم بکنیم. چون این محتاج به نص است. غرضم این اصطلاح قدیم بود.

مثلا من باب مثال برایتان عرض بکنم اگر سوال کردند از شواهد، باب دیات. اینها می گویند باب دیات توقیفی است. اگر در یکجا آمد که یک زخمی یک دیه معین دارد، چیز دیگری بر آن قیاس نمی کنیم. چون دیات باید از شارع گرفته بشود. باب حدود، در مقدار زیادی از ابواب صلات. چون بعضی از جهات صلات را قیاس می کنند. بعضی دیگرش، حالا من نمی خواهم وارد فقه آنها بشوم.

علی ای حال لذا هی مثلا تعزیرات، تعزیرات را توقیفی نمی گیرند. یک قسمت هایی را اصطلاح خودشان در باب اروش مثلا. توقیفی که اگر شارع چیزی قرار داد به عنوان ارش. این قاعده کلی اش. آن وقت ایشان می خواهد بگوید میته بودن هم امر توقیفی است. اگر توقیفی

بود، نمی توانیم به اطلاق تمسک بکنیم. و کل امر توقیفی فتوئیه خلاف الاصل فی کل مورد حتی یسقط التوقیف، حالا کمی عبارتش خیلی فنی نیست قدس الله سره.

اما گونه توقیفی، آن وقت آقای خویی یک راه دیگری رفتند. همین است حرف همین است. که میته یک اصطلاح شرعی است. چون اصطلاحی شرعی است، اگر شک کردیم نمی توانیم بگوییم اصل عدمش است. مثل بیع نیست. مثلا بگوییم روایتی که می گوید، آیاتی که می گوید میته این اطلاقی دارد، می خواهد با آهن باشد یا نباشد. چون احتمال دارد میته آن است که حتما باید با آهن نباشد، اگر با آهن باشد دیگر میته نیست. پس اطلاق ندارد. نمی توانیم تمسک بکنیم.

فللجماع القطعی فان الناظر فی کلمات الفقهاء یراهم مطبقین علی عدم الحکم بكون عم تذکية الا بعد ورود دلیل شرعی علیه. پس تمسک به اطلاقات نمی شود کرد. آن کسانی که تمسک به اطلاقات می کنند، مثلا می گویند میته قبول است. میته مطلق مرده نیست، لکن ما ذبح بالحديد مثلا. مثلا ما ذبح، آنهایی که ذبح شده. حالا می خواهد مأکول اللحم باشد یا نباشد، اشکال ندارد. ما ذبح بالحديد، که توی آن روایت هم بود. اولیس المذکی ما ذکی بالحديد؟ امام (ع) می فرمایند نعم، لکن باید یا کل باشد، مما یا کل. یعنی قابلیت در آن، یک نکته دیگری در آن شرط است.

ویدل علیه ایضا قوله فی موثقة السماعه، یک روایتی است، این چون محل کلام بوده. می دانید که در زمان رسول الله (ص) متعارف بود که اگر می خواستند صیدی بکنند مثل فرض کنید خرگوش و اینجور چیزها، با سگ. سگ های آموخته، سگ های شکاری، با اینها می گرفتند. یا مثل آهوئی مثلا. حالا نمی خواهد حتما خرگوش باشد.

س: اینجا تمسک به عام در شبهه مصداقی خود عام نمی شود؟

ج: نه، بحث در اعتبار است. شک در شرطیت و جزئیت است.

س: خب به خاطر شرطیت شک کردیم تمسک می کنیم

ج: خب می گوید نمی شود به عام؛ چون این عام خودش یک عنوانی است که تعبدی است. احتمال می دهیم اگر با حدید نباشد، اصلا مذکی نباشد.

س: تذکیه شبهه مفهومی ندارد؟

ج: چرا، شبیه شبیه مفهومی می شود. لکن مفهومی یعنی به معنای، شبیه مفهومی را غالبا در لغت به کار می برند. نه اینجا می شود به اصطلاح گاهی می گویند موضوعات مستنبطه. این از قبیل موضوعات مستنبطه. موضوع است، مثل میته مذکی، لکن خود این موضوع مستنبط است؛ یعنی خود این موضوع را باید از روایت در بیاوریم. به عرف نمی شود مراجعه کرد. همین که شما با آهن سرش را بریدید این میته نیست؛ حالا رو به قبله باشد یا نباشد. این مذکی نیست، معذرت می خواهم. این مذکی نیست. اگر می خواهد مذکی باشد، رو به قبله باشد، مسلم باشد، بسم الله گفته بشود.

بینید پس اگر در چیزی شک کردیم اطلاقی نداریم که به آن مراجعه کنیم. و لذا در این روایت سماعه این طور آمده. می گویم عرض کردم بعدها می دانید بعدها که مخصوصا شام بودند، بعد هم خود بغداد و اینها. خلفا و غیر خلفا از راه از این صیدهای حیواناتی که صید می کنند؛ مثل باز و کرکس و حیواناتی که قابل تربیت هستند. از اینها صید می کردند.

در روایت سماعه این طور دارد: عن صید البزاة؛ باز، بزاة جمع باز؛ باز همین باز. صقور، صقر، کرکس، و الطیر الذی یصید، فقال لیس هذا فی القرآن، خوب دقت کنید. این در زمان پیغمبر (ص) سگ متعارف بوده. سگ شکاری. پیغمبر (ص) هنوز باز و این جور چیزها متعارف نبود. این بعد مخصوصا خلفای به قول خودشان اینها که در شام بودند، حکام شام، چون از غرب آمده بود. آنها متعارف بود با تربیت حیواناتی را پرندگانی برای صید. امام (ع) فرمود لیس هذا فی القرآن. خوب دقت کنید. ایشان می خواهد، مرحوم، من فقط خواندم، همه اش را نمی خوانم. ایشان می خواهد بگوید که از ظاهر این روایت در می آید که معیار در مذکی بودن باید در کتاب یا سنت باشد. لیس هذا فی القرآن؛ در قرآن ما باز نداریم، باز شکاری نداریم. در قرآن سگ داریم. آن عنوان سگ، مکلبین. اما عنوان باز نداریم.

بعد فرمود فقال لیس هذا فی القرآن. الا اینکه آن باز برود این حیوان را بگیرد، فرض کنید مثلا خرگوش را من باب مثال. تدرکه حیا فتذکیه؛ خودت تذکیه اش بکنید. و ان قتل، اگر خود آن حیوان کشت. البته این توضیح داده شده، بعد هم انشاء الله می گوئیم. یک اصطلاحی است در لغت عرب که می گویند بعضی از افعال ولو ظاهرش مثلا یک معنایی است، لکن اگر بعد از آن و این جور چیزها باشد، کمی عوض می شود. و ان قتل، نه اینکه این حیوان پرنده آن صید را بکشد. قتل گاهی به این، به خاطر کلمه ان. و ان قتل، نه به معنای اینکه بکشد. مثلا زده این دیگر نصف بدنش مثلا، فرض کنید پایش را کنده، افتاده. قتل شده، لکن هنوز کامل کامل نه. و لذا در قرآن هم همین طور است. و ما اکل السبع، همین هم قرآن هم همین طور است. موقوذه و منخنقه و، منخنقه آن حیوانی که خفه اش کرده باشند. موقوذه آن که با چوب زدند. نمی دانم متردیه آن حیوانی که از بالا افتاده. از بالای تپه افتاده پایش شکسته و دارد می میرد. مثلا دست و پایش شکسته.

نطیحه آن دو تا حیوانی که با همدیگر شاخ به شاخ شدند. نطح به معنای به اصطلاح شاخ به شاخ، گوسفندها و بزهایی که به اصطلاح نر هستند. شاخ به شاخ شدند دارد می میرد.

و ما اکل السبع، مثلاً شیری، گرگی، این گوسفند را خورده. خب اگر خورده الا ما ذکیتم معنا ندارد. خورده، خورده. ما اکل السبع یعنی گرگ آمده فرض کنید یک پایش را خورده. اما شما که رسیدید هنوز حیوان دست و پا می زند، زنده است، با یک پا به قول آقایان جزو اجزاء حیاتی نیست. پا و دست جزء اجزاء حیاتی نیستند. مثل قلب نیستند. اگر از بین هم برود باز هنوز حیوان زنده است. یک پایش را خورده. ببینید، و ما اکل السبع الا ما ذکیتم. این الا ما ذکیتم به همه بر می گردد. خفه اش کرده اما نمرده، منخنقه؛ بی حال شده اما هنوز نمرده. موقوفه چند تا چوب به آن زدند، بی حال افتاده، فرض کنید ممکن است دو ساعت دیگر بمیرد، سه ساعت دیگر بمیرد، اما هنوز نمرده. این و ما اکل السبع خیلی مخصوصاً؛ این ما اکل السبع یعنی نه اینکه گرگ همه اش را خورد. اگر خورد دیگر چیزی نیست که الا ما ذکیتم. دیگر الا ما ذکیتم معنا ندارد. دیگر سالبه به انتفاع موضوع است. مراد به ما اکل السبع یعنی حیوان درنده پایش را خورده مثلاً، نصفش را خورده. اما نصف دیگر بقیه بدنش را دستش را خورده، دارد هنوز زنده است، دارد دست و پا می زند و زنده است. اینجا هم و ان قتل می خواهند بگویند. و ان قتل فلا تأکل، و ان قتل، نه اینکه تماماً کشت؛ چون دارد حتی تذکیه. این حتی تذکیه یعنی حیوان را زده به حالتی که مشرف بر قتل است. می خواهم بگویم اصطلاح است. مثل ما اکل السبع الا ما ذکیتم. این اصطلاح در قرآن هم به کار برده شده است.

س: ولی اگر آن استثناء نبود آن فهمیده نمی شود دیگر

ج: خب خورده دیگر. حکم ندارد. حکمش گرگ خورده، حیوانی که خورده دیگر چه کارش بکنیم.

الا ما ذکیتم اصلاً کلاً هیچ اصلاً معنا ندارد و الا ما اکل السبع. خب اگر این گوسفند را گرگ خورده ما سر چه بحث بکنیم. از شکم گرگ در بیاوریم؟ خورده دیگر.

روشن شد آقا؟ و این روایت معروف هم به همین معناست. من قتل قتیلاً فله سلبه، نه اینکه انسان برود انسانی که کشته شده باز بکشد. این که معنا ندارد. مراد این نیست که به اصطلاح برود او را بکشد. یعنی زنده بود قتله، فله سلبه، لباس های شخصی اش مال او بشود.

لذا دقت کنید، لیس هذا فی القرآن، خوب دقت کنید خیلی زیباست. الا ان تدرکه حیاً فتذکیه؛ اگر باز شکار کرد، زنده بود، آن خرگوش را برایتان زنده آورد، خب تذکیه اش کنید. و ان قتل، اما اگر آن باز، آن حیوان پرنده کشت. کشت، یعنی ضربه قوی زده که این مشرف بر مرگ است. فلا تأکل حتی تذکیه. روشن شد؟ فلا تأکل حتی تذکیه. ایشان می گوید از این حرف ها در می آید، و یدل علیه قوله فی موثقة السماعه

لیس هذا فی القرآن حیث استدلل عدم حصول التذکيه بصید طیور السیف، بعدم کونه فی القرآن. البته عرض کردم بحث فقهی دارد می شود، ما نمی خواستیم وارد بحث فقهی بشویم.

و بعد می گوید که و يدل عليه تتبع الاخبار؛ حالا این بحث دیگر فقهی است. من وارد بحث فقهی اش نمی شوم؛ چون عرض کردیم هدف ما این نیست که وارد بحث فقهی بشویم.

لکن ایشان می گوید و لکن يحصل من قوله سبحانه ما لكم الا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه فكلوا مما ذكر اسم الله عليه، اصل ثانوی، یعنی معلوم می شود به همین مقدار که ذبح بشود و نام خدا بر آن گفته بشود، این تذکيه است. خوب دقت کنید. اگر شک کردیم که لازم است با حدید باشد، می شود اصالة البرائه جاری بشود.

پس طبق حرفی که تا اینجا می زد، عین حرف آقای خوبی. اگر شک کردیم جای اشتغال است. اصالت عدم تذکيه حکم می کند تذکيه حاصل نشده. ایشان می گوید اصل ثانوی، حلیه کل ما ذکر اسم الله عليه فیکون ذلک تذکيه؛ نعم، یضم معه ما علم اشتراطه صید ذبح او نحوهما. اما اگر در این شک کردیم که مسلمان باید باشد یا یهودی یا مسیحی هم کافی است، می شود اینجا اصالة البرائه جاری بکنیم. اگر آن ذکر اسم الله عليه، بسم الله را گفت و سر برید، با بقیه شرایطی که در روایات ثابت است، این دیگر تذکيه است.

و بالجمله یكون ذلک اصلا مع بعض الامور متیقن انضمامه معه و يعمل فی البواقی، آن وقت در بواقی، مثل فرض کنید حدید و اینها، بمقتضی اصالة عدم مدخلیته فی التذکيه. خب این جوابش همان اشکال آقای خوبی است که این اطلاق ثابت نمی شود. یعنی مثل احل الله البیع نیست. حالا این بحث، بحث فقهی است. البته ما خودمان این مبنا را قبول داریم. لکن شاید در خلال بحث یک اشاره ای بکنم.

فعلا وارد بحث فقهی نمی شویم. به نظر ما این مبنا، مبنای خوبی است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین